

گونتر گراس، جایزه نوبل و ...
حسین مهري، راديو صداي ايران
30 سپتامبر 1999

مهري - اين روزها افق‌هاي سياست در ايران ابرناك و متراكم است. دژخيم‌ها گريبان هم را گرفته‌اند. كار به زد و خوردهاي فحش‌آمیز و ناسزا كشيده است. موحدی ساوجی رسماً گفته است كه محمد خاتمی حق ندارد اسلام را تفسیر كند. گفته است كه زمانی ما خاتمی را به عنوان يك روشنفكر خوشفكر می‌شناختیم. او باید به آنچه امام گفته است اكتفا كند. او حق ندارد قرانت جدیدی از اسلام ارائه دهد. او اصلاً صلاحیت فتوا دادن ندارد. او اجازه ندارد در رابطه با فروع دین اظهار نظر كند. خاتمی نه تنها مجتهد نیست، بلکه تنوریسین هم نیست. آقای تهرانی خبردار شدیم كه فرار است شما در سفر چند روز آینده‌تان به امریکا در كتابخانه دهخدا در مراسم كتاب‌هاتان را برای دوستدارانتان امضا كنید.

تهرانی - من هم این موضوع را شنیده‌ام. من هم از دیدار هموطنانم خوشحال خواهم شد.
مهري - در خبر بود كه گونترگراس نویسنده و رمان نویس مشهور آلمانی، برنده‌ی جایزه ادبی نوبل شده است. گراس یکی از شخصیت‌هایی است كه طی 30 سال گذشته همواره مطرح بوده است.
تهرانی - این خبر بعد از ظهر امروز به وقت اینجا از تلویزیون‌های آلمان اعلام شد. تا امروز صحبت از 7 نفر نامزد جایزه ادبی امسال نوبل بود. گونتر گراس هم یکی از ایشان بود. ساعت 8 امشب مشخص شد كه برنده جایزه نوبل، گونترگراس نویسنده سرشناس آلمانی است. بعضی از تلویزیون‌ها گزارشی از او را نشان دادند. سرگذشت زندگی، محل تولد، محل زندگی، خانواده و آثارش را.

گونترگراس یکی از نویسندگان برجسته آلمان است كه پس از هانریش بل، بعد از جنگ دوم جهانی موفق به دریافت جایزه ادبی نوبل شده است. یکی از آثار برجسته گونترگراس طبل حلبی است كه شهرت جهانی دارد. خودش گفته است كه 360 هزار نسخه از این كتاب به فروش رفته است. گونتر گراس یکی از معترضین سیاست‌های دولت دست راستی دموكرات مسیحی آلمان پس از جنگ است. او سرسختانه با اشتراوس وزیر دفاع آلمان در سال‌های 60 مخالفت كرد. با كل برنامه‌های او مخالفت كرد. حتا در موضوع وحدت آلمان هم، درست همان زمانی كه همه آلمان‌ها دور شعار وحدت متحد شده بودند، او با جسارت، دلاوری و روشنفكري خاص خودش با نگاه عظمت طلبانه آلمان‌ها در زمینه وحدت دو آلمان مخالفت كرد كه البته نظریه‌اش مقبولیتی پیدا نكرد. در آن دوران يك احساس شدید ناسیونالیستی، آلمان‌ها را حول این محور جمع كرده بود. آن‌ها می‌خواستند به هر قیمتی این اتحاد صورت گیرد. ولی گونترگراس به این خواست عوام تن نداد. گراس حتا هلموت كهل [صدراعظم سابق آلمان] را مورد انتقاد قرار داد. گفت كهل می‌خواهد به عنوان قهرمان وحدت آلمان وارد تاریخ آلمان شود؛ حتا اگر این اتحاد به ضرر بخش شرقی آلمان باشد.

گونترگراس مدتی ساكت بود. در این فاصله به هندوستان رفت. در آنجا چند اثر نوشت. یکی از آثارش در نمایشگاه كتاب امسال - كه از تاریخ 14 اکتبر در شهر فرانكفورت برقرار خواهد شد - عرضه خواهد شد. گراس در گفت‌وگویی از دوران جوانی بعد از جنگش صحبت كرد. گفت كه با چه فقر و تهی دستی‌ای كار می‌كرده، حتا در ایستگاه‌های راه‌آهن چمدان كشی می‌كرده است. گونتر گراس همیشه در كنار صلح‌دوستان آلمان قرار داشته است. علیه فاشیسم و نئونازیسم آلمان مبارزه كرده است. او حتا جنبش رادیکال دانشجویی آلمان را [در سال 1968] به سازش با سوسیال دموكرات‌ها متهم كرد. او هیچ‌گاه از جنگ طرفداری نكرد. همیشه هم با انقلاب قهرامیر مخالف بود. مدتی هم با حزب سوسیال دموكرات آلمان همکاری كرد؛ اما در آنجا هم طبق منش روشنفكري‌اش سر ناسازگاری با سیاست‌های حزب را گذاشت. گراس از نادر افرادی است كه اساساً با قدرت سر آشتی ندارد. تقریباً تمام اعضای برجسته حزب سوسیال دموكرات، حتا گردهارد شرودر صدراعظم آلمان هم از موفقیت او اظهار شادمانی كردند. به ویژه كه خوشحال بودند گراس زمانی عضو حزب ایشان بوده است. واقعیت این است كه گونترگراس به تهی‌دستان، مظلومان، دادخواهان و آزادی‌خواهان جهان تعلق دارد و نه تنها به ملت آلمان.

مهري - لطفاً کمی بیشتر در رابطه با مخالفت گونترگراس با وحدت آلمان صحبت كنید!
تهرانی - گونتراس معتقد بود كه پس از 48 سال جدایی دو آلمان، آن بخش آلمان هم برای خودش شیوه زندگی‌ای دارد. نوعی فرهنگ تولید كرده كه بر پایه ایده سوسیالیسم بنا شده است. چه ما این شیوه را بپذیریم یا نپذیریم. وارد كردن يكباره این کشور به برهوت سرمایه‌داری، منجر به فقر آن‌ها و درجه دوم كردن بخش شرقی آلمان در مجموعه آلمان خواهد شد. گراس معتقد بود كه آلمان غربی با این وحدت عجولانه، آلمان

شرقي را به شهروندان درجه دوم تبديل خواهد كرد. يكپارچگي دو آلمان به زودي جا نخواهد افتاد. به نظر من هنوز هم اين وحدت جا نيافته است. هنوز فاصله‌اي بين آلمان شرقي سابق با غرب آلمان؛ از لحاظ معنوي و امكانات فرهنگي و حتا از لحاظ دستمزدها به چشم مي‌خورد. به اعتقاد گونترگراس: اين وحدت عجولانه منجر به عميق‌تر شدن اين تفاوت‌ها خواهد شد.

مهری - آيا گونترگراس با جامعه ايراني روشنفکران مقیم آلمان هم رابطه دارد؟
تهرانی - گونترگراس از سال‌هاي 1968 با جنبش دانشجويي ايران هم‌پا بود. از خواست آزادي‌خواهانه ايرانيان همواره دفاع مي‌کرد. گونترگراس يکي از دليرترين روشنفکران اروپايي است که در کنار سلمان رشدي ايستاد. او علیرغم تمايلات سوداگرانه دولت‌هاي اروپايي از حق و حقوق انساني سلمان رشدي دفاع کرده، او را به تريبون‌هاي ادبي اروپا فرا خواند و پشت سر او ايستاد. گراس حتا دولت آلمان را مجبور کرد از حقوق انساني سلمان رشدي در مقابل فتوای سيدروح‌الله خميني دفاع کند. همين الان هم گونترگراس پشتيبان آزادي قلم در ايران است و از حقوق نويسندگان ايراني حمايت مي‌کند.

چندي پيش که عباس معروفی با ادارات آلمان مشکل پيدا کرده بود و ناراحتي‌هايي داشت، نامه‌اي به گونترگراس نوشت. گراس هم در پاسخي به معروفی نوشت: ما در هرحال پشتيبان روشنفکران و جنبش آزاديخواهانه مردم ايران هستيم. گراس تا آنجا که توانسته است از حقوق انسان‌ها دفاع کرده است. گراس از چهره‌هاي برجسته‌اي است که در گشايش جبهه خارجي براي پيکار با ارتجاع و سرکوب در ايران مي‌تواند کمک شاياني باشد.

مهری - اخيرا چه کتابي از ايشان منتشر شده است؟
تهرانی - طبل حليبي و سفره ماهي گونترگراس اخيرا منتشر شده است. کتاب جديدش به نام قرن من هم در دست ترجمه است.

مهری - شما به عنوان يك چين شناس مشهوريد. به عنوان کسی که سال‌ها در کشور چين زندگي کرده، تصويرهاي چين کمونيست را از نزديک مي‌شناخته و تلاطم‌هاي اين کشور را بخصوص در دوران انقلاب فرهنگي از نزديک شاهد بوده است. امروز اين تجربه عظيم را چگونه ارزيابي مي‌کنيد؟
تهرانی - امروز مصادف است با پنجاهمين سالگرد تاسيس جمهوري خلق چين. اين کشور بيش از يك ميليارد جمعيت جهان را در خودش جاي داده است. بايد بگويم که چين، امروز ديگر واقعيّت و حد و مرزهاي خودش را شناخته است. مي‌کوشد يك رفاه نسبي براي مردمش فراهم کند. مي‌کوشد به کميت ملت خودش تکیه کند. حالا ديگر از بلندپروازي‌هاي پيشينش دست برداشته است. ديگر بر طبل بلندآواي عقيدتي نمي‌کوبد. تجربه چين نشان مي‌دهد که جمهوري اسلامي هم بالاخره سر بر آستانه‌ي واقعيّت خواهد گذاشت. اين تجربه نشان مي‌دهد که پايوران جمهوري اسلامي هم مجبور خواهند شد صحنه را براي حکومت مردم بر سرنواشتشان خالي کنند. اين تجربه نشان مي‌دهد که غوغاسالاراني که در آخرين روزهاي حياتشان، فضاي ايران را آلوده کرده‌اند، ماندني نخواهند بود.

چين توانسته است بيش از يك ميليارد از مردم جهان را اداره کند. با تمام نقايصي که در زمينه حقوق بشر و موضوع آزادي‌ها در اين کشور ديده مي‌شود، کلي از گردنه‌ها را پيموده است. البته اين کشور را يك نظام تک حزبي اداره مي‌کند. هنوز هم مکتبي‌ها و ايندولوژي زده‌ها تندروترين عناصر جامعه تشکيل مي‌دهند. با اين‌همه آقاي رودولف آگوست اشتاین ناشر مجله مشهور اشپيگل [که در آلمان منتشر مي‌شود] در پاسخ به خبرنگاري در رابطه با کشور چين در سال‌هاي 60 گفته بود: من هم اگر يك شهروند چيني بودم، حتما به مائوتسه تونگ راي مي‌دادم؛ چرا که او توانسته است بيش از يك ميليارد نفر را اداره کند و اين خودش کلي هنر است.
مهری - يك نويسنده فرانسوي که کتاب... نوشته، گفته است: ناصر يك رويا پرداز بود. تاريخ هم هرگز با روياپردازان نيست. تاريخ بر چرخه اعتدال مي‌چرخد.

تهرانی - صرف‌نظر از بعضي سرزمين‌هاي کوچک که آن‌ها هم روزي به اين نقطه نظر خواهند رسيد، اعتدال تنها راه حفظ جوامع انساني است. راه ديگري هم نيست؛ اعتدال و اصولا پذيرش تکامل جامعه بشري به صورت گام به گام. من فکر مي‌کنم تکامل ناگهاني و انقلابات و يا تحولات ناگهاني، جز بيماري فرهنگي و اقتصادي ارمغان ديگري براي اين جوامع ندارد. اين درسي است که سده اخير داده است و به همين جهت است که راه اعتدال، جاده ابريشمين جامعه بشري است.

مهری - نگاهي هم به اوضاع دروني ايران بيندازيم!
تهرانی - اجازه بدهيد همين‌جا بگويم که کارخانه نظرسازي مهدي کني، عسکراولادي، نقدي و مجموعه جريان غوغاسالاران و خشونت‌طلبان، چيزي بجز دروغ توليد نمي‌کنند. توپخانه‌شان هم بجز دروغ چيزي شليک

نمی‌کنند. به همین دلیل هم به ته خط رسیده‌اند. به این دلیل که حرکتی که از دوم خرداد 76 آغاز شده، برگشت‌پذیر نیست. جامعه ایران در این دو/سه ساله بیش از آن دگرگون شده است که بتوان آن را به قبل از سال 1376 برگرداند. البته رفسنجانی و برخی دیگر از این جماعت، چنین سناریو و پنداری را در سر دارند. تهدید امثال نقدی هم مبني بر این‌که: «اگر دادگاه، دانشجویان را محکوم نکند من با دست خودم جوايشان را مي‌دهم» دردی از این جماعت دوا نخواهد کرد. نقدی حتا گفته است که نویسنده نمایشنامه چاپ شده در نشریه دانشجویی موج را خودم و با دست خودم از بین می‌برم. این گونه عربده‌جویی‌ها نشاندهنده‌ی پایان کار غوغاسالاران است.

در همین راستا در چند روز گذشته، جامعه روحانیت مبارز تهران طی اعلامیه‌ای با حمله به دولت خاتمی تلویحا گفتند که: «ما را به خیر تو امید نیست، شر مرسان!» چند دانشجو را هم در برابر دانشگاه جمع کرده، همراه با حملاتی به دولت خاتمی در رابطه با نمایشنامه «کنکور وقت ظهور» جوسازی کرده‌اند. این رفتار نشان می‌دهد که این جریان خیلی دست‌پاچه شده است. یکی از نگرانی‌های این جماعت، انتخابات ششمین دور مجلس در اسفندماه است. این انتخابات وضع خاصی را پیش آورده است. وزارت کشور دولت خاتمی هم گفته است: هرکاری بکنید، ما این انتخابات را برگزار خواهیم کرد. حتا روزنامه اطلاعات نوشته است: مگر شما در سال 1376 از سی‌درصد بیشتر بودید؟ حالا هم از این بیشتر نیستید. بنابراین بهتر است واقعیت را قبول کنید! نامه نوشتن عسکراولادی به رفسنجانی هم معنی دارد. عسکراولادی در پایان نامه‌اش نوشته است: چاره اندیشی کنید آقای رفسنجانی! وگرنه شاهد اقدامات خودجوشی خواهیم بود!

مهری - داشتید درباره نامه عسکراولادی مسلمان به علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی صحبت می‌کردید. تهرانی - مجموعه این‌کارها، در عین این که نشان دهنده پایان کار این جریان است، در عین حال تهدید به نوعی کودتا هم هست. حمله به کوی دانشگاه هم در همین رابطه بود. بهانه کردن نشریه موج هم جوسازی است. به قول خاتمی این نمایشنامه در يك نشریه با 150 تیراژ منتشر شده بود، شما با این کارتان تیراژش را به 150 هزار رساندید. نیروهاشان را جمع کرده‌اند و با فضا سازی برای امام زمان گریه می‌کنند. جنتی هم در نماز جمعه به حال امام زمان گریه می‌کند.

اصلا نامه‌پراکنی به رفسنجانی چه معنا دارد؟ رفسنجانی کیست و چرا حق دخالت دارد؟ این نامه‌پراکنی‌ها دعوتی برای همدستی است؛ از ترس سرنگونی. لابد خیال دارند به قول آقای بنی‌صدر کودتایی بکنند و چند سال راحت باشند.

علم کردن نشریه موج، کپی‌برداری بسیار احمقانه‌ای است از مقاله احمد رشیدی مطلق علیه خمینی که در اطلاعات دوران شاه چاپ شده بود و باعث تلاطم نیروهای مذهبی شد. می‌گویند در این نشریه به امام زمان توهین شده است، اما خودشان اعتقادات مردم را بازیچه کرده‌اند. عسکراولادی در این نامه به رفسنجانی خط می‌دهد که آقا عصیان عمومی را دامن بزنید! کودتای شبانه راه ببندازید!

محافل مطلع در تهران می‌گویند که در شورای امنیت ملی، ناطق نوری دست در دست رفسنجانی با امکان رابطه با امریکا مخالفت کرده‌اند. این‌ها می‌خواهند تشنج آفرینی کنند. می‌خواهند شرایطی ایجاد کنند که خاتمی و دولتش مستاصل شده، کنار بروند. همین مقاله نشریه موج را فردی به نام «ع. پناه» نوشته است. برای خودش اسم مستعار گذاشته است. شایع است که این فرد نامش محمدرضا صفارنژاد است و کسی است شبیه حسین شریعتمداری کیهان یا مسعود دنمکی شلمچه و جبهه یا مثلا مهدی نصیری و عضو باند این‌هاست. اصلا این متن برای تحریک نیروهای غوغاسالار نوشته شده است. حتا عسکراولادی در نامه‌اش که به سرعت نوشته شده، به همین مقاله اشاره دارد. چطور این‌ها همه از يك نشریه دانشجویی با 150 تا تیراژ باخبرند و در شلوغ‌بازی‌هاشان به آن استناد می‌کنند؟

اعتقادات مردم توهین کرده‌اند. این صحنه‌گردانی‌ها با این سرعت و دقت نمی‌تواند بدون برنامه باشد! به نظر من، دعوی اصلی بر سر قرانت دیگری از اسلام است که شباهتی به اسلام غوغاسالاران ندارد. ساوجی هم گفته است: هیچ‌کس حق ندارد قرانت دیگری از اسلام بدهد! او هم کشک خودش را می‌ساید. به نظر این‌ها قرانت درست از اسلام، همان قرانت حسینیان و مصباح یزدی و محمد یزدی یعنی سلاخان رژیم است. رئیس مملکت هم که با 21 میلیون رای انتخاب شده حق ندارد قرانت متفاوتی از اسلام بدهد! واقعیت این است که انقلاب اسلامی در خط اصلاحات نمی‌تواند با همان قرانت سلاخان رژیم حرکت کند. این‌ها به اندازه کافی خون ریخته‌اند. ملت هم چشمان را گرفته است. ملت این بار می‌خواهد تیغ جلائی را از دست این قصاب‌ها بگیرد.

این‌ها پایان دولتشان را نزدیک می‌بینند. به نظر من نمی‌توانند از مهله انتخابات مجلس خلاص شوند. دست و پایی می‌زنند تا شاید با وصل شدن به رفسنجانی به تعادل برسند. پس از بسته شدن توس و جامعه و نشاط، نشاءهای دیگری کاشته شده است. از هر شاخه ساقه‌ای رونیده است. این‌ها خیلی دلشان می‌خواهد این جریان را سد کنند. به جای نشاط اخبار اقتصاد منتشر می‌شود. بیان منتشر شده. سلام منتشر شده. من همه شماره‌های نشاط را دارم. واقعیت این است که این قافله راه افتاده است و تا سرمنزل آزادی و مردمسالاری هم از پای نخواهد نشست. تلاش‌های این جماعت هم اثر زیادی در این روند نخواهد داشت.

مهری - این‌طور که دیده می‌شود این دو جناح صحنه را پر کرده‌اند. به نظر شما مردم در این میان چه‌کاره هستند؟ چه نقشی دارند؟ آیا فقط تماشاچی هستند؟

تهرانی - متأسفانه باید بگویم: آن مسأله‌ای که در این پیکار اجتماعی دردناک است - حتا در پیکار قدرت - عدم حضور نهادهای اپوزیسیون خارج از قدرت است. البته این هم واقعیتی است که قدرتمداران حاکم بر سر چارچوبی در نبرد قدرت با هم توافق دارند. در همین راستا ملت ایران را به خودی و غیرخودی تقسیم کرده‌اند. حتا نیروهای مذهبی را هم به خودی و غیرخودی تقسیم کرده‌اند.

اما سوال این است: آیا این‌ها می‌توانند این چارچوب را تا بی‌نهایت حفظ کنند؟ فکر نمی‌کنم. این صدا که «خودی و غیرخودی نداریم» بین اصلاح‌طلبان هم طرح شده است.

واقعیت این است که همه شهروندان ایران دارای حقوقی برابر هستند و باید در این پیکار سرنوشت‌ساز شرکت کنند. تأسف انگیز این‌که در همین مرکزکشی‌ها، نیروهای غیرمذهبی [ملی و دموکرات و چپ] هم موفق نشده‌اند نهادهای مستقلشان را تشکیل بدهند. آنچه خیلی مهم است نیروهای خارج از کشور است. کسانی که در این چندسال نقش روشنی در این پیکار اجتماعی داشته‌اند. این را فقط ما نمی‌گوییم، خود حکومتگران هم دادشان از این تلاش‌ها به هواست. ما را متهم می‌کنند. متهم می‌کنند که بلندگوهای بیرون، درون کشور را تحریک می‌کند.

در این مرحله حساس از پیکار قدرت در ایران، گشودن یک جبهه خارجی بر سر مضامین حقوق بشر و آزادی‌های دموکراتیک ضروری است. می‌توان با ایجاد شورایی یا جبهه‌ای برای پیشبرد آزادی‌ها به درون فشار آورد. باید به این روند توجه کرد. باید دست به کار شد. بسیاری از نیروهای بیرون از قدرت، از این مسأله وحشت دارند که آشوب‌طلبان و انحصارگران رژیم - با شروع این فعالیت‌ها - به عنوان بزرگ‌دزدان به ایشان ضربه بزنند. به همین جهت تا می‌شود باید در این زمینه کار کرد. باید تحمیل کرد. باید رهنمود داد تا امکانی برای ایجاد نهادهای صنفی و سندیکایی بیرون از قدرت به وجود آید.

مهری - یک زمانی خود شما و بسیاری از شخصیت‌های متعلق به طیف‌های گوناگون، مثل داریوش همایون، مروتی و دیگران دست به کار بودید. چرا این فعالیت‌ها ادامه نیافت؟

تهرانی - البته هر یک از ما که در تمام جهان پراکنده‌ایم، تلاش‌هایی می‌کنیم. صحبت این است که چگونه این فعالیت‌ها را کانالیزه کرده، در یک مجرا به حرکت درآوریم. موانعی که از گذشته وجود داشته‌اند باید رفع شوند. باید با گفت‌وگو بتوانیم نقطه نظرات مشترکی پیدا کنیم. باید بتوانیم به پلاتفرم مشترکی برای گشودن یک جبهه خارجی نزدیک شویم. مانع اصلی گذشته ماست. گذشته، ما را از یکدیگر جدا می‌کند. تحلیل از مسائل گذشته است که ما را از همدیگر جدا می‌کند. والا در زمان حال و بر سر استقرار حقوق بشر در ایران و دفاع از آزادی‌های دموکراتیک اختلاف چندانی وجود ندارد. حتا در بعضی کشورها شاهد نوعی همگرایی هستیم.

گروه‌های مختلفی با هم کار می‌کنند. حرکتی که برای بزرگداشت قربانیان کشتار 1367 در زندان‌های خمینی به وجود آمد، در همین راستا بود. افشاگری‌هایی که می‌شود، در همین راستاست. راهپیمایی در رابطه با نقض حقوق بشر در همین راستاست. در بسیاری از کشورها برای افشای نقض حقوق بشر در ایران میتینگ برگزار می‌شود. همین پریشب در شهر ما جلسه‌ای از طرف دولت آلمان برگزار شد. مسنول حقوق بشر وزارت خارجه هم در این جلسه حضور داشت. یکی دو نفر از رهبران حزب سبزها هم بودند. حتا معاون شهرداری شهر هم بود. اگر این نشست‌ها ادامه پیدا کند خیلی خوب است. جویبارها می‌توانند به هم بپیوندند.

مهری - به نظر من عدم نزدیکی این جویبارهای کوچک، فرهنگ ماست که تجربه‌ای در زمینه همگرایی سیاسی ندارد!

تهرانی - اساساً فرهنگ ائتلاف، در قاموس ما جای برجسته‌ای ندارد. هرکس به تنهایی برحق است. این فرهنگ ماست. نمی‌پذیریم که دیگری هم ممکن است حق داشته باشد. البته چنین رفتاری تا حدی به دستگاه‌های ایدئولوژیکی سازمان‌های سیاسی ما مربوط است. همه خیال می‌کنند فقط آن‌ها هستند که جام جهان‌نما را در

اختیار دارند. همه چیز را از دریچه اندیشه خودشان نگاه می‌کنند. چه سوسیالیست‌ها، چه لیبرال‌ها، چه مذهبی‌ها و چه ناسیونالیست‌ها و دیگران. آبخور فرهنگی ما، آبخور تکروی است. من امیدوارم که فرهنگ انتلاف در میان نیروهای سیاسی برجسته و بالنده شود؛ تا بتوانیم با هم کار کنیم. مثل بازی‌های جمعی. مثل فوتبال.

ایرانی‌ها در کشتی و هالتر و این جور چیزها خوب و موفقند، اما در جمع کارمان لنگ است. باید بتوانیم این فرهنگ را کسب کنیم. مثلاً در جبهه اصلاح‌طلبی مذهبی، نیروها از هفت گوشه مختلف جمع شده‌اند. البته در این جمع افراد رادیکالی نظیر اشغالگران سفارت آمریکا، پایه‌گذاران سپاه پاسداران، پایه‌گذاران وزارت اطلاعات هم هستند. حتا خیلی از این افراد در سرکوب‌های اولیه هم فعال بوده‌اند. به نام نامی انقلاب خیلی کارها کرده‌اند. اما امروز می‌بینیم که همه زیر پرچم اصلاح‌طلبی، تساهل و تسامح جمع شده‌اند. تا قبل از دوم خرداد، هم‌گرایی لغت ممنوعه‌ای در فرهنگ جنبش اسلامی ایران بود. همین‌که خاتمی به دانشجویان می‌گوید: «مواظب باشید می‌خواهند در جبهه شما اخلال کنند. ما هیچ راهی نداریم جز این که به سمت مردم‌سالاری برویم» خط مشخص است.

مهری - به نظر شما، آیا روی‌گرداندن از خشونت در بین برخی از اصلاح‌طلبان، در بستر اندیشه‌های عبدالکریم سروش شکل نگرفته است؟

تهرانی - بدون شك. سروش با قرانت دیگری که از اسلام دارد، نقش خوبی در این روند بازی کرده است؛ اما این را هم اضافه کنیم که سروش در این میان تنها نیست. اکبر گنجی هم که خود قبلاً تندرو بوده، حالا شبیه به همین قرانت را نمایندگی می‌کند. گنجی چند روز پیش در روزنامه صبح امروز، مقاله‌ای تحت عنوان «کیش فلاحیان، مات مخالفان» نوشته که بسیار جالب است. نوشته است: «چند سال پیش [سال 1372] وقتی هاشمی رفسنجانی در مجلس، علی فلاحیان را به عنوان وزیر اطلاعات معرفی کرد، کسی از مجلسیان اعتراضی نکرد. رفسنجانی همانجا گفته بود: کسی از نمایندگان برای نصب فلاحیان در این پست اعتراضی نکرد. شاید هم کسی جرأت نکرد اعتراض کند.

چند هفته پیش، فلاحیان در گفت‌وگویی با روزنامه قدس گفته است: من اگر قرار باشد روزی بیایم، تنها نیستم. تنهایی هم حرفی نمی‌زنم. معنای این حرف این است که به رفسنجانی و سلم. بعد هم «قدس» از قول فلاحیان نوشته است: معلوم نیست با این‌که ما دیگر وزیر نیستیم و مسئولیتی نداریم، چرا از سایه ما هم می‌ترسند؟! بعد هم این تشریح بیوگرافی فلاحیان را نوشته و نشان داده است که فلاحیان چگونه توانسته برای پست وزارت اطلاعات رای بیاورد. تعداد مخالفان و موافقان چقدر بوده و خلاصه مقاله را با دقت و منظم تدوین کرده‌اند. در انتهای مقاله هم نوشته است: اگر فلاحیان فکر می‌کند با روح‌الله حسینیان دوست و همفکر است و می‌تواند با سنجاق کردن خودش به بالاتری‌ها از جرانی که مرتکب شده تیرنه شود و از پاسخ‌گویی طفره برود، اشتباه کرده است... من به عنوان کسی که قتل‌های زنجیره‌ای را دنبال می‌کنم از سایه حجت‌الاسلام فلاحیان، هم می‌ترسم و هم نگرانم.

سهم بزرگ این گفتمان تازه، این رویاروی نوشتن و گفتن، متعلق به کسانی است که با افشای قتل‌های زنجیره‌ای و افشای حمله به کوی دانشگاه ایستادگی کرده‌اند. وقتی دولتی - خود - دستگاه امنیتی‌اش را زیر علامت سوال می‌برد، معلوم است که دیگران هم از فرصت استفاده کرده، تا انتها پیش خواهند رفت. دیگر آب رفته را نمی‌توان به جوی بازگرداند. دیگر امکان ماستمالی کم می‌شود. این رویدادها آمرانی دارد که خیلی بالاتر و قوی‌تر از حسین الله کرم و امثال اوست.

حسین الله کرم در گفت‌وگویی گفته است: آقا ما کاره‌ای نیستیم. دعوا بر سر لحاف ملا است. دعوا بر سر دستگاه قضایی و دستگاه امنیت است. هر دو جناح هم در این دستگاه نیرو دارند.

سهم بزرگی از این نوع گفتمان متعلق به عبدالکریم سروش است. به قول فرنگی‌ها سروش، لوتر شیعه این جنبش است. البته دیگرانی مثل مجتهد شبستری و جوانترهایی نظیر محسن کدیور هم هستند. این درست است که ایران در این 20 سال و با سرکوبی‌هایی که در این مدت شده، زیان و خسران بسیاری دیده است؛ اما فراموش نکنیم که عصر روشنگری هم در اروپا 300 سال طول کشید. ما در ایران فقط 20 سال را پشت سر داریم. این گفتمان حتا بر گفتمان‌های مذهبی هم سایه انداخته است. عرصه سیاست هم عرصه وسیعی است. بالاخره نهاد دولت باید پاکسازی شود. متأسفانه محمد خاتمی در دو سال گذشته همیشه با آهنگ يك گام به پیش و دوگام به پس حرکت کرده است. با این همه این دوران از درخشان‌ترین مراحل تاریخ معاصر ایران به شمار خواهد رفت. توجه کنیم که این اندیشه‌ها از دوران شاه وجود داشت. از آسمان که نیامده است؛ اما نظام سابق،

با سرپوش نهادن بر روی جامعه فکری ایران، تلاش کرد آن را یک دست جلوه دهد. اما این اندیشه‌ها زیر پوست این جامعه پنهان و خفته بود. تکانی لازم بود که غبار این فرش به متن جامعه راه یابد.